

اما اکنون در ماه نوامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) که برای مصاحبه با شاه می‌رفتم، در واقع به نوعی زندانی تبدیل شده بود. مدتی بود که از کاخش بیرون نیامده بود. جز با افراد بسیار نزدیکش ملاقات نمی‌کرد. با نمایندگان مطبوعات (که بزرگترین منبع اعلام نظراتش بودند) مصاحبه‌ای نکرده بود و مخوف‌ترین نیروهای امنیتی جهان شب و روز از جان‌ش محافظت می‌کردند. معیناً قدرت واقعی شاه، به سرعتی که هیچکس تصورش را نمی‌کرد، تحلیل رفته بود. یک دیپلمات آمریکائی می‌گفت «هرگز گمان نمی‌کردیم که چنین شود، ولی اکنون روزهایی که معنای شاه و ایران مترادف بود سپری شده است. خواهید دید که بسیار عوض شده است. سخت پریشان و تلخکام است و احساس می‌کند که همه ره‌ایش کرده‌اند.»

بنابراین بار دیگر عازم کاخ نیاوران شدم و این‌بار مصاحبه در اطاق کوچکتری انجام گرفت، تشریفات بسیار کم شده بود و از چای خبری نبود. شاه که کت و شلواری تیره‌رنگ پوشیده بود، بسیار خسته و کوفته به‌نظر می‌رسید و از دفعه پیش لاغرتر شده بود. در لحن صحبتش نیز دیگر آن قدرت و صلابت پیشین وجود نداشت. مرتباً آه می‌کشید، حالتی عصبی داشت و مکث‌های طولانی می‌کرد تا کلماتی را که مایل است، انتخاب کند.

آیا این همان دیو مخوفی است که مردم سقوطش را می‌طلبند؟ یا کسی است که می‌خواست قرن‌ها پیشرفت را در چند سال خلاصه کند و اکنون اشتباهات و ندانم‌کاریهایش آرزوهایش را بر باد داده است؟ آیا خواهد توانست مقام خود را حفظ کند؟ آیا مایل است کشور را ترک کند و از ثروت عظیمی که رویهم انباشته استفاده کند؟

آهی کشید، مدتی مکث کرد و سپس بآرامی گفت: «در مغز انسان هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.»

پرسیدم آیا خودش از عظمت مخالفت و دشمنی با شاه در ایران تعجب نکرده است؟ در این مورد مکثی نکرد و فوراً گفت: «راستش را بخواهید، چرا.»
گفتم: «بنظر می‌رسد که از سرعت کاروان کاسته شده است.»

خنده‌ای کرد. بنظر می‌رسید که علی‌رغم ناراحتیهای موجود، اندکی آرام‌تر از گذشته بود و علتش ظاهراً آن بود که از شر تصمیم گرفتن راحت شده است. دیگر لازم نبود ژست عظمت بگیرد و شاهکارهایش را اعلام کند و نسبت به خود ابراز رضایت

نماید.

«بعله، مثل اینکه کاروان متوقف شده است.»

«آیا مجدداً راه خواهد افتاد؟»

«خدا می‌داند.»

«این حرف حاکی از نومییدی است.»

«وقتی انسان از چیزی مطمئن نباشد، چنین حرفی می‌زند. چطور می‌توانم مطمئن

باشم؟ البته دفعه اول نیست، در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) هم اوضاع بد شده بود.»

گفتم: «ولی این بار بنظر می‌رسد که دیگر کنترلی بر کشور ندارید و زندانی

ژنرالهای خود شده‌اید.»

گفت: «نه هنوز تا این لحظه نظامیان از من اطاعت کرده‌اند.»

«اما این وضع تا چه مدت ادامه خواهد داشت؟»

«باید دید. می‌دانید خیلی‌ها هستند که از تمام شدن کار این مملکت خوشحال

می‌شوند. ما تاریخ عجیبی داشته‌ایم. در جریان نمی‌دانم چندسال گذشته، فقط دو نفر

توانسته‌اند با صلح و آرامش بر این کشور حکومت کنند و این دو نفر پدرم و من

بوده‌ایم. بنابراین فکر نمی‌کنم که چند نفر نظامی بتوانند باآسانی و در آرامش بر این

مملکت حکومت کنند.»

پرسیدم: «یا یک پرزیدنت؟»

شاه حرفم را تکرار کرد: «یا یک پرزیدنت؟ تصورش مشکل است.»

گفتم: «عده‌ای فکر می‌کنند که بهتر است بنفع ولیعهد کنار بروید.»

گفت: «پسر من جوان است. آیا ارتش چنانکه از من حرف‌شنوی دارد، از او

اطاعت خواهد کرد؟ تشکیلات دولتی چگونه برجا خواهد ماند؟ البته منم این حرف را

امروز شنیدم. مردم فکر می‌کنند که صرفاً با کناره‌گیری من، همه چیز درست خواهد

شد. شک دارم. پس معلوم می‌شود که من تنها هدف هستم و باید کنار بروم. یعنی

حکومت نظامیان را خواهند پذیرفت ولی مرا نمی‌خواهند؟» و شانه‌هایش را بالا انداخت.

گفتم: «پس ایران باید همیشه شاه داشته باشد؟»

«تابحال که چنین بوده. و گرنه کشور تجزیه خواهد شد و دوباره تحت یک

پرچم سرخ‌رنگ متحد خواهد شد. در آن‌زمان شماها نیز در اروپا در عرض سه ماه از

بین خواهید رفت. زیرا نفت کشورهای دیگر نیز از تنگهٔ هرمز عبور نخواهد کرد.»

گفتم: «ولی تردیدی نیست که مردم با شخص شما هم مخالفند؟»
گفت: «امیدوارم چنین نباشد. بعضی‌ها برعکس این را به من گزارش می‌دهند.»

گفتم: «من خودم دیدم که مردم عکسهای شما را در خیابانها به آتش می‌کشیدند.»

«درست است. ولی آنها ممکن است اقلیت باشند.»

«آیا واقعاً اینطور فکر می‌کنید؟»

«این چیزی است که به من گزارش می‌دهند، از طرف کسانی که اخبار را جمع‌آوری می‌کنند. آنها می‌گویند که اکثریت مردم واقعاً اینطور فکر نمی‌کنند.»
این جواب چندان قانع‌کننده نبود. بعلاوه همان گزارش‌دهندگان کسانی هستند که سالها به او تملق گفتند و به وضعی انداختندش که برای مقابله با آن بهیچوجه آمادگی نداشت. شاه فقط می‌توانست به ضرب گلوله از اطاعتی اکراه‌آلود برخوردار شود.
گفتم: «البته آن «گزارش‌دهندگان» هم واقعیت اوضاع را برای شما تشریح نکرده بودند.»

مدتی مکث کرد و سپس با صدای مغمومی گفت: «کاملاً ممکن است.»
شاه در آن لحظات هرگونه قدرت و اراده برای ادامه مبارزه را از دست داده بود، به‌نظر می‌رسید که هرچه را پیشنهاد شود، خواهد پذیرفت.
پرسیدم: «می‌توانید مطمئن باشید که تا دو ماه دیگر تاج و تخت را حفظ کنید؟»

جواب داد: «نه.» و این بار پس از مکثی بسیار طولانی گفت: «بعضی می‌گویند باید این سؤال را از آمریکائیا و انگلیسی‌ها کرد. آنها هستند که این مشکلات را ایجاد کرده‌اند. این حرفی است که بعضی‌ها گفته‌اند، که شماها در پشت پرده کارهایی می‌کنید. من دارم نظر دیگران را تکرار می‌کنم. نظر خودم را نمی‌گویم.»
گفتم: «ولی مطمئناً شما چنین ادعائی را باور نمی‌کنید؟»

گفت: «مثلاً آیا به بخش فارسی بی‌بی‌سی گوش می‌دهید. غالباً تحریک می‌کند.»

«ولی بی‌بی‌سی که دولت نیست.»

«باوجود این دستگاهی انگلیسی است و دولت پولش را می‌دهد.»

پرسیدم که آیا از طرفداری علنی پرزیدنت کارتر و دکتر اوئن، وزیر خارجه انگلستان ناراحت شده است؟ اوئن گفته بود که «سقوط شاه به نفع انگلستان و جهان غرب نیست.» این اظهارنظر باعث حمله مردم به سفارت انگلیس در تهران شد. گفتم: «شاید بهتر می بود که اوئن سکوت کرده بود.»^{۴۴}

شاه گفت: «مساله آنست که مطلبی را چطور بگویند و چه کلماتی بکار ببرند. بعضی ها به سفارت انگلیس حمله کردند چون با آن اظهار نظر مخالف بودند.» گفتم: «بنا بر این طرفداری آنها از شما باعث ناراحتی شان شد.» این بار مکشی طولانی تر کرد و گفت: «بهتر است در این مورد سکوت کنم.» و وقتی پرسیدم که آیا تمام خویشاوندانش کشور را ترک کرده اند یا نه، مدتی به فکر فرو رفت و گفت: «بعله.»

«چرا؟»

سعی کرد بر احساساتش غلبه کند و بالاخره گفت: «شایعات دروغ و راست. چرا بمانند؟»

«برای حمایت از شما.»

«شک دارم که می توانستند کمکی بکنند.»

گفتم: «شاید بهتر باشد برگردند.»

گفت: «من چنین نصیحتی نمی کنم.»

شاه قبلاً ضمن یک پیام تلویزیونی قول داده بود که اشتباهات گذشته را جبران کند. پرسیدم: «چه اشتباهاتی مرتکب شدید؟ در مورد مذهب؟»

باز پس از مدتی فکر کردن گفت: «ممکن است نیروهای مذهبی را دست کم گرفته باشم. حالا وقتی به اوضاع نگاه می کنم، هر چیزی را می شود به عنوان انتقاد پذیرفت. ولی، اقدامات مختلفی کرده ایم، موضوع خانواده، بنیاد پهلوی، مثلاً مطمئنم در مورد بنیاد پهلوی مطلقاً هیچ اشتباهی نشده است.»

البته باور نکردنی است که شاه از آنهمه فساد دستگاه خودش و اطرافیانش اطلاع

۴۴- نویسنده (و شاید مترجم) در این مورد تمام واقعیت را نگفته اند. وزیر خارجه انگلستان در مقدمه بیانات خود گفته بود «شاه به ما خدمت کرده است» و این جمله بیشتر باعث ناراحتی شد.

نداشته است. با وجود این وقتی این مسأله را با او در میان گذاشتم، با حالت رنجیده و ناراحتی گفت: «چطور می‌توانستم اطلاع پیدا کنم. واقعاً. موقعی که در مورد ارتش اطلاع پیدا کردم، سرعت فساد را از بین بردم.»

گفتم: «ولی مثلاً یکی از دوستان نزدیک شما به نام «سرشاپور ریپورتر» فقط یک میلیون لیره از وزارت دفاع بریتانیا برای فروش تانکهای چیفتن حق‌العمل گرفته است.»

گفت: «چیزی نیست. یک میلیون لیره چیه؟ ما در حدود ۲۰ میلیارد دلار اسلحه و مهمات خریده‌ایم.»

گفتم: «ممکن است بعضی‌ها بگویند که این رشوه بوده است.»

گفت: «خوب، باشد، دولت انگلیس این پول را پرداخته. شماها کردید نه من.»

گفتم: «و شما در این باره اطلاعی نداشتید؟»

بار دیگر مکثی کرد، نفس عمیقی کشید، سرش را تکان داد و چیزی نگفت. قبلاً افرادی چون هویدا و ژنرال نصیری و چند وزیر دیگر به اتهام فساد بازداشت شده بودند.

گفتم: «بنظر می‌رسد که همه دارند قربانی می‌شوند تا تاج و تخت شما محفوظ

بماند.»

گفت: «چه بگویم. دولت درخواست کرد، بسیار اصرار کرد، گفتند باید این

افراد بازداشت شوند. واقعاً اصرار کردند.»

«یعنی علی‌رغم نظر شما؟»

«من این موضع را اتخاذ کردم که آنچه را مصلحت است، باید انجام داد. ولی

آنها خیلی اصرار کردند.»

پرسیدم: «آیا تصور می‌کنید که تمام نقشه‌هایتان نقش بر آب شده است؟»

گفت: «باید آینده را دید. هنوز برای قضاوت بسیار زود است.»

گفتم: «آینده چندان روشن بنظر نمی‌رسد.»

گفت: «در این لحظه خیر.»

و بالاخره پرسیدم: «آیا تصور می‌کنید که هیچکس حرف شما را نفهمیده و

قدرتان را ندانسته است؟»

این بار بزرگترین مکث مصاحبه را کرد، سعی می کرد احساساتش را کنترل کند و بالاخره تدریجاً کلماتی بسیار آهسته که بزور شنیده می شد و حاکی از سرخوردگی و یأس فوق العاده اش بود، از دهانش بیرون آمد: «آری... اما نمی دانم چرا؟»^{۴۵}

www.KetabFarsi.com

۴۵- اصل کتابی که این مصاحبه در آن چاپ شده «پورش سوی پول» Money Rush نام دارد، که بخشی از آن تحت عنوان «غارت ایران» در سال ۱۳۵۸ به فارسی ترجمه و منتشر شده است. نکته جالب توجه اینست که مترجم این کتاب آقای «فضل الله نیک آئین» خود از گویندگان بخش فارسی بی بی سی بوده است. متن مصاحبه عیناً از همین کتاب نقل شده است.

هدایت از راه دور

دستور اخراج امام از فرانسه چگونه لغو شد؟

هجرت آیت‌الله خمینی به فرانسه، برخلاف تصورات قبلی دربارهٔ دوری و کاهش تماس و ارتباط ایشان با ایران، موجب گسترش ارتباط پیروان آیت‌الله خمینی در ایران با ایشان شد و علاوه بر تماس تلفنی مستقیم روزانه بین تهران و «نوفل لوشاتو» محل اقامت آیت‌الله در حومهٔ پاریس، مسافرانی که هر هفته چندین بار بین تهران و پاریس رفت و آمد می‌کردند پیام‌ها و نوارهای کاست سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ایشان را با خود به تهران آورده و به سرعت تکثیر و توزیع می‌نمودند. علاوه بر آن، پاریس یکی از مهمترین مراکز خبری جهان به‌شمار می‌آمد و حضور صدها خبرنگار خارجی در پاریس به آیت‌الله خمینی این امکان را می‌داد که هر روز چندین مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات و رادیو تلویزیونهای دنیا به عمل آورده و نظریات خود را به گوش جهانیان و مردم ایران برسانند.

تا سالها بعد از انقلاب، چنین گمان می‌رفت که دولت فرانسه از اقامت آیت‌الله خمینی در آن کشور استقبال کرده، و درصدد بهره‌برداری از میزبانی ایشان برای توسعهٔ روابط خود با ایران بعد از پیروزی انقلاب بوده است، تا اینکه در سال ۱۹۸۸، ژسکار دستن رئیس‌جمهور فرانسه در زمان انقلاب ایران، ضمن خاطرات دوران ریاست جمهوری خود، از راز شگفت‌انگیزی پرده برداشت و آن این بود که دولت فرانسه بخاطر روابط نزدیک خود با رژیم شاه دوبار درصدد اخراج آیت‌الله خمینی از فرانسه برآمده و هر دو بار با مخالفت دولت ایران و شخص شاه از اجرای این تصمیم منصرف شده است!

ژیسکار دستن می‌نویسد «قوانین و مقررات ما در مورد دادن پناهندگی سیاسی به کسانی که به دلیل آزار و شکنجه بخاطر عقیده یا خطری که جان آنها را تهدید می‌کند به فرانسه پناه می‌آورند خیلی باز و وسیع است... ولی ما نمی‌توانیم کسانی را که قصد ادامه مبارزه خصومت آمیز با حکومت کشور خود را دارند در خاک فرانسه بپذیریم. به همین دلیل روز هشتم اکتبر ۱۹۷۸ (دو روز پس از ورود آیت‌الله خمینی به پاریس) مقامات پلیس حکمی در رد اجازه اقامت آیت‌الله خمینی در فرانسه صادر کردند و در آن حکم تاکید نمودند که آیت‌الله باید روز دهم اکتبر (۱۸ مهر ۱۳۵۷) خاک فرانسه را ترک کند.»^{۴۶}

ژیسکار دستن عین حکم پلیس فرانسه را هم در مورد اخراج آیت‌الله خمینی از فرانسه در تاریخ دهم اکتبر در کتاب خود کلیشه کرده و اضافه می‌کند: صبح روز بعد سفیر دولت شاهنشاهی ایران در پاریس به وزارت امور خارجه فرانسه مراجعه نمود و رسماً اعلام داشت که «دولت ایران تقاضای اعمال هیچگونه محدودیتی را در مورد اقامت آیت‌الله خمینی در خاک فرانسه ندارد». و به این ترتیب تصمیم پلیس فرانسه برای خروج آیت‌الله خمینی از خاک فرانسه رسماً ابلاغ نشد...

«روز پانزدهم اکتبر، سفیر ما در تهران تلگرافی به من گزارش داد که با نخست‌وزیر ایران (شریف امامی) ملاقات کرده و نامبرده تأیید نموده است که دولت ایران هیچگونه مخالفتی با اقامت آیت‌الله خمینی در فرانسه ندارد و هرگونه شرایطی را که خود ما در نظر بگیریم می‌پذیرد. نخست‌وزیر ایران فقط از ما خواسته بود که هرگونه اطلاعی از فعالیت‌های آیت‌الله در فرانسه بدست می‌آوریم در اختیار او بگذاریم. من در حاشیه این تلگراف به خط خود نوشتم «بلی، همین کار را بکنید» و در ضمن دستور دادم که خود مرا هم در جریان بگذارند.»^{۴۷}

درباره این ماجرا «الکساندر دومارانش»^{۴۸} رئیس سازمان اطلاعات و ضدجاسوسی فرانسه در زمان ریاست جمهوری ژیسکار دستن توضیحات بیشتری داده و

۴۶- قدرت و زندگی (خاطرات ژیسکار دستن رئیس‌جمهور سابق فرانسه) - ترجمه

محمود طلوعی. پیک ترجمه و نشر ۱۳۶۸ - صفحه ۱۰۴.

۴۷- قدرت و زندگی... صفحات ۱۰۵-۱۰۴.

پس از شرح مفصلی از سوابق فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله خمینی در ایران و عراق، که از طریق سعدون شاکر رئیس سازمان امنیت عراق کسب کرده، و اشاره به این مطلب که خود او خطرات اقامت آیت‌الله خمینی را در فرانسه به ژیسکار دستن گوشزد کرده بود می‌گوید «وقتی اطلاع یافتم دولت فرانسه به تقاضای خود شاه با اقامت آیت‌الله خمینی در این کشور موافقت کرده است، موضوع را باور نکردم و برای اینکه حقیقت را از دهان خود شاه بشنوم عازم تهران شدم». کنت دومارانش سپس جریان مسافرت خود به تهران و مشاهدات خود را در آن روزهای بحرانی شرح داده و سرانجام به ملاقات خود با شاه اشاره کرده و می‌گوید «پس از تعارفات معمول، حیرت خود را از اینکه پیشنهاد من برای دور کردن آیت‌الله خمینی از فرانسه با مخالفت اعلیحضرت مواجه شده است، ابراز داشتم و گفتم به این جهت به تهران آمده‌ام که تردید داشتم این دستور از طرف اعلیحضرت صادر شده باشد. پاسخ شاه در تأیید اینکه سفارت ایران در پاریس با اطلاع و دستور شخص او برای دادن اجازه اقامت به آیت‌الله خمینی در فرانسه اقدام کرده بر حیرت من افزود، و وقتی که شاه متوجه بهت و ناباوری من شد گفت «حالا دلیل این تصمیم را هم به شما می‌گویم. اگر شما خمینی را در فرانسه نگاه ندارید او به دمشق (سوریه) خواهد رفت، که خیلی به ایران نزدیکتر است. من حتی اطلاعاتی دارم که او ممکنست بجای سوریه به لیبی نزد سرهنگ قذافی برود و آنجا وضع بدتر خواهد شد. باتوجه به روابط استثنائی من با فرانسویها، از قول من به رئیس‌جمهور فرانسه بگوئید که من روی دوستی ایشان حساب می‌کنم و ترجیح می‌دهم که خمینی نزد شما بماند تا فعالیت‌هایش قابل کنترل باشد...»^{۴۹}

کنت دومارانش در شرح خاطرات خود از این سفر به افسردگی و پریشان‌حالی شاه اشاره کرده و در خاتمه می‌گوید وقتی در بازگشت از مسافرت به ملاقات رئیس‌جمهور رفتم ژیسکار دستن از من پرسید «شاه را چگونه دیدی؟» و من بدون شرح و بسط زیادی در یک جمله گفتم «من لوئی شانزدهم را دیدم!»^{۵۰} ژیسکار گفت

49- Dans le Secret des Princes - Christine Okrent - Comte de Marenches. Stock. Paris - PP 245-254.

۵۰- لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه، که انقلاب کبیر فرانسه در دوران سلطنت او به وقوع پیوست و سر خود او بدست انقلابیون زیر گیوتین رفت.

«پس کار تمام است!»، کنت دومارانش اضافه می‌کند «من خیلی درباره آنچه بر سر شاه آمد فکر کرده‌ام و خیلی میل داشتم یک مورخ ورزیده سرنوشت شوم لویی شانزدهم و تزار نیکلای دوم (آخرین امپراتور روسیه) و محمدرضا پهلوی را، که هر سه قربانی ضعف و بی‌تصمیمی خود شدند، با یکدیگر مقایسه کند.»^{۵۱}

ژیسکار دستن رئیس‌جمهور سابق فرانسه در قسمت دیگری از خاطرات خود به دومین اقدامی که در آذر ماه سال ۱۳۵۷ برای اخراج آیت‌الله خمینی از فرانسه صورت گرفته و مداخله شاه برای جلوگیری از این اقدام اشاره کرده و می‌نویسد «در نیمه دوم ماه نوامبر، که در تالار جشن‌های کاخ الیزه کنفرانس مطبوعاتی معمول خود را برگزار کردم روزنامه‌نگاران درباره اقامت آیت‌الله خمینی در فرانسه و فعالیت‌های سیاسی او سئوالات متعددی از من کردند. من ضمن پاسخ به سئوالات آنها یادآوری کردم که ما دوبار در ماههای اکتبر و نوامبر به ایشان تذکر داده‌ایم که نمی‌توانند از خاک فرانسه پیام‌های دعوت به اعمال خشونت و انقلاب صادر کنند...»

«هفته بعد سفارت ایران به ما اطلاع داد که نوارهای کاست آیت‌الله همچنان به ایران صادر می‌شود. من به آقای شایه مدیر قسمت قراردادهای و مقررات اداری وزارت امور خارجه دستور دادم که شخصاً به نوفل‌لوشاتو (محل اقامت آیت‌الله خمینی در حومه پاریس) برود و با تشریفات رسمی و یادآوری شرایط اقامت در فرانسه مجدداً هشدار بدهد که ما نمی‌توانیم ادامه چنین وضعی را بپذیریم. مراتب روز چهارم دسامبر (۱۳ آذر ۱۳۵۷) ابلاغ شد و رابط و نماینده ایشان همان معاذیر گذشته را تکرار کرد.

«باری، دوشنبه بعد نوارهای کاست جدیدی با صدای خود آیت‌الله در تهران پخش شد که در آن از مردم دعوت شده بود شاه را به قتل برسانند. گفتم دیگر کافی است! این دیگر فقط به ایران مربوط نمی‌شود، این مربوط به خود ما و احترام به مقررات پناهندگی و قول و قرارهایی است که گذاشته شده است.

«من وزیر کشور را به کاخ الیزه احضار کردم و از او خواستم که موضوع را تحقیق کند و اگر اطلاعات داده شده مورد تأیید بود ترتیب عزیمت آیت‌الله را از خاک فرانسه بدهد. من از او خواستم که مقدمات این کار را تا آخر هفته فراهم کند. «او مخاطراتی را که این کار در بر داشت برای من تشریح کرد، که از آن جمله

انعکاس این خبر در تهران و احتمال بروز اغتشاشاتی بود که ممکن است عواقب نامطلوبی برای منافع ما و جان اتباع ما در ایران داشته باشد. من دیدم که او مرد مقابله با یک وضع فوق‌العاده نیست، به همین جهت تأکید کردم که تصمیم خود را گرفته‌ام و نمی‌توانم اجازه دهم که خاک فرانسه مامن و مبداء رسمی کار تخریب و سرنگونی رژیم دیگری باشد. من همچنین از او خواستم که در اجرای این تصمیم به ترتیبی عمل کند که از مخاطرات احتمالی آن کاسته شود و از آن جمله به عامل غافلگیری و انتخاب مقصد مناسب اشاره کردم.

«روز چهارشنبه وزیر کشور اقداماتی را که برای انجام دستور به عمل آورده بود برای من تشریح کرد. عزیمت آیت‌الله از فرانسه برای سحرگاه روز جمعه پیش‌بینی شده بود. قرار بر این بود که آیت‌الله به الجزایر فرستاده شود، زیرا خود وی هم قبلاً علاقمند بود که به این کشور برود. شرایط مادی عملیات نیز (از نظر هزینه و رزرو هواپیما) تأمین شده بود. من ترتیبات کار را تأیید کردم.

«آخرین اقدام احتیاطی، که ضروری به نظر می‌رسید، این بود که قبلاً شاه را از این تصمیم خود آگاه کنم. من از سفیرمان در تهران خواستم که روز پنجشنبه شخصاً با شاه تماس بگیرد و برای پیش‌گیری از هرگونه خطر احتمالی، وی را از تصمیم من مطلع سازد.

«تماس برقرار شد و نتیجه آنرا بیدرنگ به لحاظ فوریت قضیه، تلفنی در الیزه به من اطلاع دادند. شاه از اینکه من این موضوع را به او اطلاع داده‌ام تشکر کرده و تصریح نموده بود که «اخراج آیت‌الله تصمیمی مربوط به فرانسه است و دولت ایران هیچگونه مسئولیتی در این امر به عهده نمی‌گیرد. اگر بعد از اجرای این تصمیم در این مورد از وی سؤال شود خواهد گفت که با این عمل موافق نبوده است!»

«دلیل این رویه شاه چیست؟ آیا او از وقوع انفجاری در تهران پس از این اقدام هراسان است و می‌خواهد در این صورت از خود سلب مسئولیت کند؟ آیا او می‌خواهد مرا از این کار منصرف کند؟ در هر حال این به عهده فرانسه نیست که به تنهایی بار مسئولیت چنین خطری را به دوش بکشد. چنین اقدامی از طرف دولت فرانسه، که در پاسخ به درخواست و تقاضای دولت ایران صورت نگرفته، و حتی از حمایت و همکاری آن دولت هم برخوردار نیست، در برابر افکار عمومی جهانیان قابل توجیه نخواهد بود.

«من وزیر کشور را پای تلفن می‌خواهم و به او می‌گویم: من جواب شاه را

گرفتم. او نمی‌خواهد در این مورد قبول مسئولیت بکند. او خواهد گفت که با اخراج آیت‌الله از فرانسه موافقت نخواهد کرد. باید کل این عملیات را لغو کنید!
وزیر کشور می‌گوید «اما همه چیز برای فردا صبح آماده شده است.»
می‌گویم: «می‌دانم. لغوش کنید!»

از لحن و آهنگ صدای او در پاسخ خود احساس می‌کنم که تسکین یافته است. «سه هفته بعد، وقتی که شاه با میشل پونیا توسکی، فرستاده ویره من به تهران، ملاقات می‌کند به این موضوع برگشته و می‌گوید «من برخورد با این مسئله را به درایت خود فرانسویان واگذار می‌کنم. من فکر می‌کنم که بهتر است در این مورد دست به هیچ کاری نزنید. در هر حال این را بدانید که هر اقدامی درباره او (آیت‌الله خمینی) بازتاب وسیعی خواهد داشت. من اقدام سفارت‌مان را در اوائل اکتبر تأیید می‌کنم و رویه ما همان است. اخراج او را از فرانسه به حساب من خواهند گذاشت و این باور عمومی عواقب بسیار وخیمی خواهد داشت... این کار ممکن است جرقه نهائی باشد. همانطور که خودتان صلاح می‌دانید عمل بکنید، اما این را بدانید که چنین کاری، هم برای من و هم برای شما، ممکن است واکنش‌های بسیار خطرناکی در پی داشته باشد...»^{۵۲}

با فرارسیدن ماه محرم سال ۱۳۹۸ هجری قمری، عمر رژیم سلطنتی در ایران به لحظات پایانی خود نزدیکتر شد. آیت‌الله خمینی روز دهم آذر سال ۱۳۵۷ به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم پیامی به مردم ایران فرستاد که متضمن دستورالعمل‌های صریحی درباره براندازی رژیم و تهیه مقدمات استقرار جمهوری اسلامی بود. در این پیام پس از مقدمه‌ای درباره ماه محرم آمده است:

امروز رژیم شاه جائزانه بر ملت مستضعف حکومت می‌کند و برخلاف شرع اسلام و خواست ملت، که در سراسر ایران علیه او قیام نموده‌اند، مقام حکومت را اشغال نموده و مصالح عالی‌مسلمین و احکام اسلام را به نفع سلطه شیطانی خود و اربابان مفتخوارش به نابودی کشیده است. بر عموم ملت پیا خاسته است که با تمام قدرت مخالفت خود را با شاه گسترش و ادامه دهند و او را از سلطه خطرناکش به زیر کشند.

دولت نظامی، دولت یاغی و برخلاف قانون و شرع است و بر عموم است که با آن مخالفت کنند و از اعانت به آن احتراز نمایند و از دادن مالیات و آنچه به این دستگاه ظلم و طغیان کمک می‌کند سرپیچی نمایند و برکارمندان و کارکنان شرکت نفت است که از خروج این ثروت حیات بخش جلوگیری نمایند. آیا کارگران و کارمندان می‌دانند که اسلحه‌ایکه سینه جوانان عزیز ما را می‌شکافد و زنان و مردان و کودکان ما را به خاک و خون می‌کشد از پول همین نفتی است که با زحمت جانفرومای آنان خارج می‌شود؟ آیا آنان می‌دانند که قسمت مهم نفت اسرائیل، دشمن سرسخت اسلام و غاصب حقوق مسلمین را شاه تأمین می‌کند؟ اگر دولت یاغی با فشار به کارکنان نفت بخواهد این خیانت را ادامه دهد ممکن است تکلیف نفت برای همیشه معین شود.

بر اشخاص مطلع از اوضاع کشور است که لیستی از وزراء دولت یاغی و از خائنین به کشور و از صاحب‌منصبانی که در سراسر کشور امر به جنایات و آدمکشی‌ها می‌کنند تهیه نمایند تا در موقع خود تکلیف ملت به آنان معلوم شود. دولت و صاحب‌منصبان ارشد بدانند که اگر دست از حمایت شاه جانی و خائن به اسلام و کشور اسلامی دست برندارند، در آتیه نزدیک به‌سزای اعمال خود خواهند رسید.

اکنون که ماه محرم چون شمشیر الهی در دست سربازان اسلام و روحانیون معظم و خطبای محترم و شیعیان عالی‌مقام سیدالشهداء علیه‌الصلوة والسلام است، باید حد‌اعلای استفاده از آن را بنمایند و با اتکاء به قدرت الهی ریشه‌های باقیمانده این درخت ستمکاری و خیانت را قطع نمایند که ماه محرم ماه شکست قدرتهای یزیدی و حیل‌های شیطانی است.

مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت بر خیانت و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است هرچه باشکوه‌تر و فشرده‌تر برپا شود و بیرق‌های خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم هرچه بیشتر افراشته شود.

خطبای محترم و گویندگان عزیز بیش از پیش به تکلیف الهی خود که افشاگری جرائم رژیم است عمل فرمایند و فضیله‌های حوزه‌های علمیه که در این ایام برای روشنگری به فراء و فصیلت می‌روند لازم است دهقانان محروم و محترم را از فجایع شاه و کشتارهای مردم بی‌دفاع آگاه گردانند... جوانان عزیز حوزه‌های علمیه و دانشگاهها و مدارس و دانشسراها و نویسندگان مطبوعات و کارگران و

کشاورزان محروم و بازاریان و اصناف مبارز و آگاه و کارمندان محترم و سایر اقشار از ایلات و عشایر غیور گرفته تا چادر نشینان و زاغه نشینان محروم، همه و همه، همصدا و پشت بر پشت هم به سوی هدف مقدس اسلام، یعنی برچیدن سلسلهٔ ستمگر پهلوی و هدم نظام منحط شاهنشاهی و برقراری جمهوری اسلامی مبتنی بر احکام مرفعی اسلام به پیش بروند، که پیروزی از آن ملت بپا خاسته است.^{۵۳}

رادیو لندن و شبکهٔ بین‌المللی خبری بی.بی.سی علاوه بر بخش نکات مهم پیام آیت‌الله خمینی به مناسبت آغاز ماه محرم، مصاحبهٔ مفصلی نیز با ایشان به عمل آورد. در این مصاحبه آیت‌الله خمینی ضمن تاکید بر این مطلب که هیچ راه‌حلی را جز سرنگونی رژیم پهلوی نخواهند پذیرفت و در پاسخ به این سؤال که «در صورتی که حضرت آیت‌الله در سرنگونی شاه موفق شوند چه نوع حکومتی را جانشین خواهند کرد؟» اظهار داشتند «یک حکومت جمهوری اسلامی» جمهوری برای اینکه به آراء اکثریت مردم متکی است و اسلامی برای اینکه قانون اساسی‌اش عبارت است از قانون اسلام. اسلام در همهٔ ابعاد قانون دارد و به همین جهت احتیاج به قوانین دیگری نداریم...»^{۵۴}

به این ترتیب آیت‌الله خمینی هدف‌های خود را پس از سرنگونی شاه، بیش از دو ماه قبل از پیروزی انقلاب، به صراحت بیان نمودند و ادعاهای کسانی که پس از پیروزی انقلاب به مخالفت با جمهوری اسلامی برخاسته و آنرا مغایر وعده‌های آیت‌الله خمینی دربارهٔ استقرار دموکراسی در ایران تلقی نمودند مقرون به حقیقت نبود.

همزمان با آغاز ماه محرم، در آذرماه سال ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی دستور تشکیل شورای انقلاب را برای رهبری انقلاب و تهیهٔ مقدمات استقرار جمهوری اسلامی صادر نمودند و آیت‌الله مطهری را مسئول دعوت و تشکیل این شورا کردند. در اولین شورای انقلاب که به ریاست آیت‌الله مطهری تشکیل شد آقایان طالقانی، دکتر بهشتی، هاشمی‌رفسنجانی، مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، احمد صدرحاج سیدجوادی، دکتر یزدی، مهندس کتیرائی، تیمسار قرنی، تیمسار مسعودی، دکتر شیبانی و مهندس سبحانی عضویت داشتند، که بعد از پیروزی

۵۳- پیام انقلاب... جلد سوم. صفحات ۵۷-۵۴.

۵۴- پیام انقلاب... جلد سوم. صفحات ۶۲-۶۱.

انقلاب تغییراتی در آن داده شد. ۵۵

پس از برگزاری راه‌پیمائی‌های عظیم تاسوعا و عاشورا در سراسر کشور، آیت‌الله خمینی، که پیروزی انقلاب را بسیار نزدیک و در دسترس می‌دید، نخستین گام عملی را در راه اداره امور کشور برداشت و یک هیئت پنج نفری را مأمور راه‌اندازی صنایع نفت برای تأمین مصارف داخلی در آغاز زمستان نمود. اعضای این هیئت به ریاست مهندس بازرگان در نیمه اول دیماه ۱۳۵۷ به مناطق نفتی جنوب مسافرت کردند و کارگران و کارکنان صنایع نفت به گرمی آنها را پذیرا شده و تولید نفت را در حد مصرف داخلی از سر گرفتند.

حوادثی که در ماه محرم رخ داد ضعف و درماندگی دولت نظامی را در رویارویی با بحران بیش از پیش آشکار ساخت. نیروهای مخالف، که با آزادی زندانیان سیاسی، بخصوص چند شخصیت برجسته روحانی مانند آیت‌الله طالقانی از زندان، بیش از پیش تقویت شده بودند فعالیت‌های خود را علیه رژیم گسترش دادند و با حضور فعال صدها زندانی آزادشده در صحنه، که بسیاری از آنها سوابق طولانی در مبارزه علیه رژیم داشتند، فعالیتها و مبارزات ضد رژیم شکل منظم‌تر و سازمان یافته‌تری پیدا کرد. گروههای چپ نیز، که با آزادی زندانیان سیاسی و بازگشت اعضاء و هواداران این گروهها از خارج تقویت شده بودند، برای بهره‌برداری از موقعیتی که پیش آمده بود وارد صحنه شدند، و باینکه هدف و خط مبارزه آنها از اکثریت مردم جدا بود، در تشدید مبارزه بر ضد رژیم و تسریع فروپاشی آن بی‌تأثیر نبودند.

۵۵- این اسامی از نوشته مهندس بازرگان در جزوه «شورای انقلاب و دولت موقت»

استخراج شده است.

دولت بختیار

آمریکانیها از شاه فاصله می گیرند

دولت نظامی نه فقط کمترین موفقیتی در مهار کردن حرکت‌های انقلابی بدست نیاورد، بلکه با ضعف و عقب‌نشینی‌های پی‌درپی در برابر مخالفان ترس اولیه مردم را از نظامیان فرو ریخت. دیگر تهدید یک کودتای نظامی هم اثری نداشت و شعار رایج روز «توپ و تانک و مسلسل - دیگر اثر ندارد» انعکاسی از روحیه واقعی مردم در آن روزها بود. از هاری رئیس دولت نظامی در آخرین روزهای آذرماه ۱۳۵۷ دچار حمله قلبی شد و در بستر بیماری به سولیوان سفیر آمریکا تلفن کرد و از او خواست که به دیدنش برود. سولیوان جریان این ملاقات را در روز ۳۰ آذر ۱۳۵۷ در خاطرات دوران مأموریت خود در ایران شرح داده و چنین می‌نویسد:

«من در روی صندلی که کنار تختخواب قرار داشت نشستم و از هاری در حالیکه دراز کشیده و به بالش خود تکیه کرده بود با صدای ضعیف و محزون شروع به صحبت کرد. او نخست راجع به بیماری خود گفت که دچار حمله قلبی خفیفی شده، ولی پزشکان نظر داده‌اند که پس از چند روز استراحت و مداوا می‌تواند کار کند، اما مسئله‌ای که برای او مطرح است اینست که در این شرایط کاری از او ساخته نیست. از هاری سپس مشکلاتی را که در اجرای وظایف خود با آن روبرو شده برای من تشریح کرد و گفت با تأکید و دستورات مکرر شاه درباره خودداری از شدت عمل، حکومت نظامی به یک اسم بی‌مسمی تبدیل شده و توانائی استقرار نظم از وی سلب گردیده است. وی افزود که سربازان قریب چهار ماه است که در خیابانها هستند و روحیه آنها در این

مدت بشدت تضعیف شده است، زیرا در مقابل انواع فشارها و توهین‌ها و بدرفتاری‌هایی که با آنها می‌شود حداکثر می‌توانند دست به تیراندازی هوایی بزنند و اکثر آنها در مقابل این وضع دچار شوک و تشنج دائمی شده‌اند.

ازهارى پس از تشریح این مطالب کمی از جای خود بلند شد و درحالی‌که مستقیماً به چشمان من می‌نگریست گفت «شما باید این مطالب را بدانید و آنرا به دولت خودتان گزارش بدهید. شاه قدرت اراده و تصمیم خود را از دست داده و این مملکت دارد از دست می‌رود». پس از این جمله ازهارى دست خود را برای خداحافظی بطرف من دراز کرد و مجدداً در روی تخت خود دراز کشید.

بلافاصله پس از مراجعت به سفارت جریان این ملاقات تکان‌دهنده را به واشنگتن مخابره کردم و در پایان گزارش خود نوشتم که بنظر من وضعی که در گزارش نهم نوامبر خود پیش‌بینی کرده بودم به حقیقت می‌پیوندد. دولت نظامی شکست خورده و سقوط شاه غیرقابل اجتناب بنظر می‌رسد. بنابراین من در نظر دارم طبق آنچه در گزارش نهم نوامبر خود پیشنهاد کرده‌ام با گروه‌های مخالف و فرماندهان نظامی وارد مذاکره شوم تا مقدمات توافقی را بین آنها فراهم کنم و از تجزیه و از هم پاشیدگی نیروهای مسلح جلوگیری به عمل آورم.

روز بعد در ملاقات با شاه به بیماری ازهارى اشاره کردم ولی از تکرار جمله‌ای که او درباره بی‌تصمیمی شاه و خطر از دست رفتن مملکت گفته بود خودداری نمودم. البته حالت عمومی شاه بخودی خود حرف‌های ازهارى را تایید می‌کرد. شاه در این ملاقات گفت که درصدد یافتن جانشینی برای ازهارى است چون وضع مزاجی او اجازه ادامه کار سنگین ریاست دولت را نمی‌دهد. شاه در آنروزها آماده دادن امتیازات بیشتری به مخالفان شده بود ولی شخصیتی را که آماده قبول مسئولیت خطیر نخست‌وزیری در این شرایط بحرانی باشد، پیدا نمی‌کرد. معیناً او از چند نفری که برای پیشنهاد پست نخست‌وزیری در نظر گرفته بود با من صحبت کرد.

یکی از این چند نفر که سرانجام مسئولیت نخست‌وزیری را پذیرفت شاپور بختیار بود. بختیار از اعضای سابق دولت مصدق، از سران ایل بختیاری و رهبر یکی از شاخه‌های جبهه ملی بود که خود را سوسیال دمکرات می‌خواندند. بختیار که در فرانسه تحصیل کرده بود از خارجیان بیشتر با فرانسویان حشر و نشر داشت و یکی از مشتریان دائمی کلوب فرانسه در تهران بود. ما هم گاه و بیگاه تماس‌هایی با او داشتیم، ولی در

مجموع هر چند آدم جالبی بنظر می‌رسید ارزیابی ما درباره او این بود که از شهرت و محبوبیت کافی برخوردار نیست و در چنین شرایطی نمی‌تواند نقش یک رهبر سیاسی توانا را بازی کند. اتفاقاً نظر خود شاه هم درباره بختیار مشابه نظر ما بود و به همین جهت وقتی که چند روز بعد خبر انتصاب بختیار را به نخست‌وزیری شنیدم متحیر شدم. ظاهراً او تنها کسی بود که مسئولیت خطرناک نخست‌وزیری را در آن شرایط پذیرفته بود.»^{۵۶}

خود شاه درباره چگونگی انتخاب بختیار به نخست‌وزیری و کسانی که قبل از او برای جانشینی از هاری در نظر گرفته شده بودند شرح مفصل‌تری داده و می‌نویسد:

در اواخر ماه دسامبر (اوائل دی ۱۳۵۷) از هاری که دچار ناراحتی قلبی شده بود به من گفتم که دیگر قادر به انجام وظایف خود در مقام نخست‌وزیری نیست. من هنوز بر این باور بودم که در میان گروه‌های مخالف افراد صدیق و با حسن نیتی وجود دارند که می‌توان با آنها به توافق رسید. آنها خواهان آزادی و دموکراسی بودند و من قبلاً تصمیم گرفته بودم که در این راه پیش بروم. آنها مدعی مبارزه با فساد بودند و من قبلاً این مبارزه را آغاز کرده بودم. من حتی حاضر بودم که از این هم پیشتر بروم و اگر اکثریت مردم خواهان تغییر رژیم باشند تسلیم آنها بشوم. ولی نظر اکثریت مردم می‌بایست در یک انتخابات آزاد، در محیطی آرام و خالی از وحشت و ارعاب معلوم گردد، و همه تلاش من برای این بود که به جای حل مسئله از طریق اعمال قدرت و خشونت، بحران از راه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز فیصله یابد.

در این ایام من در این اندیشه بودم که یک دولت ائتلافی با شرکت نمایندگان از گروه‌های مخالف می‌تواند راهگشای رفع بحران باشد. برای نیل به این مقصود قبل از همه با دکتر صدیقی، یکی از اعضای جبهه ملی که او را مرد وطن‌پرستی می‌دانستم تماس گرفتم. او بدون هیچگونه شرط قبلی پیشنهاد مرا برای تشکیل یک دولت ائتلافی ملی پذیرفت ولی یک هفته مهلت خواست تا در این باره مطالعه کند. او برخلاف رهبران دیگر مخالف بر این عقیده بود که من نباید کشور را ترک کنم، ولی تحت فشار رهبران جبهه ملی شرطی برای تشکیل دولت قائل شد که من نمی‌توانستم آنرا بپذیرم. پیشنهاد او این بود که من بدون اینکه کشور را ترک کنم یک شورای سلطنتی برای انجام وظایف سلطنت تشکیل بدهم. قبول این پیشنهاد

به معنی این بود که من قادر به انجام وظایف خود نیستم، زیرا شورای سلطنت فقط در مورد مسافرت و در غیاب شاه برای انجام وظایف او تشکیل می‌شود. در این موقع دکتر کریم سنجابی از رهبران دیگر جبهه ملی به علت فعالیت‌های خود برضد دولت و مخالفت علنی با رژیم قانونی کشور در زندان بود. او از زندان پیغامی برای من فرستاد و تقاضای ملاقات مرا کرد و من که برای حل مشکل مملکت حاضر بودم دست به هرکاری بزنم تقاضای او را پذیرفتم. او به نشانه پوزش از آنچه کرده بود دست مرا بوسید و پس از تأکید وفاداری خود نسبت به رژیم سلطنت گفت که حاضر است مسئولیت تشکیل یک دولت جدید را به عهده بگیرد. وقتی که من آمادگی خود را برای انتصاب وی به مقام نخست‌وزیری اعلام کردم، سنجابی شرطی عنوان کرد که من نمی‌توانستم از او بپذیرم. شرط وی این بود که من به عنوان مرخصی و استراحت کشور را ترک کنم، ولی چون به حسن‌نیت او اعتقاد نداشتم این شرط را رد کردم و به تلاش خود برای یافتن فرد مناسبی جهت تشکیل یک دولت غیرنظامی ادامه دادم.

در این روزهای بحرانی بود که شاپور بختیار بوسیله ژنرال مقدم رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد. شاپور بختیار یکی از رهبران جبهه ملی بود و من قبلاً بوسیله رئیس ساواک و دیگران در جریان فعالیت‌های او قرار داشتم. من او را برای اولین بار شبی دیروقت در کاخ نیاوران به حضور پذیرفتم و پس از مذاکرات طولانی وی را برای حل مشکلات مناسب تشخیص دادم. بختیار با تأکید بر وفاداری خود به رژیم سلطنتی و قانون اساسی گفت که توانائی تشکیل یک دولت ملی و مقابله با بحران جاری کشور را دارد. برخلاف سنجابی او می‌خواست دولت خود را در چهارچوب قانون اساسی و با دریافت رأی اعتماد از پارلمان تشکیل دهد و به همین جهت در تفویض مسئولیت تشکیل کابینه به وی تردیدی به خود راه ندادم.^{۵۷}

اما با مراجعه به منابع دیگر، از جمله خاطرات «ونس» وزیر امور خارجه آمریکا، می‌توان دریافت که شاه تحت فشار آمریکائیان به تشکیل یک دولت غیر نظامی تن در داده است. ونس در خاطرات خود پس از اشاره به مأموریت «جرج بال»^{۵۸} معاون سابق وزارت خارجه آمریکا، که از طرف کارتر مأمور مطالعه درباره بحران ایران و ارائه

۵۷- نقل از کتاب «پاسخ به تاریخ» نوشته محمدرضا پهلوی - متن فارسی (اعترافات شاه)

پیشنهاداتی برای حل این مشکل شده بود، می‌نویسد:

«روز سیزدهم دسامبر (۲۲ آذر ۱۳۵۷) جلسه کمیته ویژه هماهنگی برای بررسی گزارش بال در کاخ سفید تشکیل شد. من در خاورمیانه بودم و از طرف وزارت خارجه وارن کریستوفر^{۵۹} در این جلسه حضور یافت. بال در این جلسه گفت که اگر ما برای تشکیل یک دولت غیرنظامی در ایران که دارای قدرت و اختیارات کافی باشد دست بکار نشویم کار شاه تمام شده است. بال توصیه کرد که ما از شاه بخواهیم اختیارات حکومت را بطور کامل به یک دولت غیرنظامی تفویض کند و فقط در رأس نیروهای مسلح باقی بماند. کریستوفر این پیشنهاد را تأیید کرد ولی برژینسکی و براون (وزیر دفاع) گفتند که ما نباید چنین راه حل مشخصی در پیش پای شاه بگذاریم و او را وادار به اجرای طرح مورد نظر خود بکنیم.

برژینسکی اصرار زیادی داشت که کارتر از پذیرفتن پیشنهادات بال خودداری کند. در پایان بحث کارتر هیچیک از راه‌حلهائی را که از طرف برژینسکی و بال و وزارت خارجه عنوان شده بود نپذیرفت و گفت ما نباید اینقدر رک و بی‌پرده با شاه سخن بگوئیم و برای او تعیین تکلیف کنیم. کارتر دستور داد که قبل از هر اقدامی نظر خود شاه را درباره تفویض اختیارات خود به یک دولت غیرنظامی جویا شویم و بدون جلب موافقت قبلی او با رهبران گروههای مخالف وارد مذاکره نشویم. باوجود این کارتر نظر ما را درباره اینکه زمان حمایت بدون قید و شرط آمریکا از شاه سپری شده تأیید کرد و گفت باید او را به نوعی مصالحه با مخالفان تشویق کنیم.

درحالیکه موج تظاهرات به مناسبت محرم، ماه عزاداری شیعیان بالا می‌گرفت شاه همچنان در تردید و دودلی به سر می‌برد و نمی‌توانست درباره امتیازاتی که باید به مخالفان غیر روحانی خود برای جلب همکاری آنها در تشکیل یک حکومت ائتلافی بدهد تصمیم قاطعی بگیرد. روز سیزدهم دسامبر - یعنی در همان روزیکه جلسه بررسی گزارش بال در کاخ سفید تشکیل بود - سولیوان گزارش داد که «جلسه طولانی و غم‌انگیزی» با شاه داشته و طی آن شاه موضوع مذاکرات خود را با بعضی از رهبران مخالف عنوان کرده است. شاه با اعضای برجسته جبهه ملی از جمله شاپور بختیار و غلامحسین صدیقی مذاکره کرده و در نظر داشت با کریم سنجابی رهبر جبهه ملی هم

ملاقات کند. شاه به نتیجه این مذاکرات امید زیادی نداشت و در ملاقات طولانی خود با سولیوان گفته بود سه راه حل بیشتر در پیش ندارد: یا به تلاش خود برای تشکیل یک حکومت ائتلافی غیرنظامی ادامه دهد، یا «تسلیم» شود و پس از تعیین یک شورای سلطنتی برای انجام وظایف سلطنت کشور را ترک کند و یا یک شورای نظامی برای اداره امور کشور تعیین کند و به آنها اجازه دهد که با یک سیاست «مشت آهنین» مخالفان را سرکوب و نظم را به کشور بازگردانند. اما خود او از راه حل اخیر بیمناک بود و می‌ترسید سیاست مشت آهنین به از هم پاشیدن ارتش و تجزیه ایران منجر شود. در واشنگتن، گزارش سولیوان اختلافات من و برژینسکی را تشدید کرده، زیرا برژینسکی با اندیشیدن به امکان سقوط شاه و آمادگی برای دوران بعد از شاه در ایران هم مخالف بود. برژینسکی کم کم به این نتیجه می‌رسید که یک کودتای نظامی در ایران (ترجیحاً به طرفداری از شاه) تنها امید باقیمانده برای حفظ منافع آمریکا در ایران است. من قویاً طرفدار یک راه حل سیاسی براساس حفظ شاه بصورت یک پادشاه مشروطه در صورت امکان، و حتی بدون او در صورت لزوم بودم و در هر دو صورت این نکته را در مد نظر داشتم که ارتش ایران باید بصورت یک نهاد محکم و مستقل محفوظ بماند. من در مرحله نهائی امکان حمایت از یک رژیم نظامی را برای استقرار نظم و پایان بخشیدن به خونریزی رد نمی‌کردم، ولی مخالف این بودم که ما مبتکر و مجری چنین تصمیم بنیادی در ایران باشیم، کاری که دقیقاً شاه می‌خواست به دست ما در ایران انجام شود. سیاست مشت آهنین که قبلاً در صحبت‌های شاه عنوان شده و برژینسکی هم طرفدار آن بود به دو دلیل غلط به نظر می‌رسید، زیرا اولاً ارتش ایران که بیش از پنجاه درصد آنرا افراد وظیفه تشکیل می‌دادند قادر به انجام چنین کاری نبود و ثانیاً حمایت ما از سیاست مشت آهنین با اصولی که قبلاً مورد تأکید حکومت کارتر قرار گرفته بود تضاد داشت. به همین دلیل پرزیدنت کارتر هم از تأیید سیاست مشت آهنین خودداری کرد.

در پایان ماه دسامبر من دیگر امید زیادی نداشتم که استقرار یک رژیم سلطنتی به سبک انگلستان در ایران امکان‌پذیر باشد. امتیازاتی که شاه از ماه اوت به این طرف برای آرام کردن اوضاع داده بود کم و هم دیر بود و در اراده مخالفان مذهبی و سیاسی وی برای از میان برداشتن رژیم سلطنتی تزلزلی بوجود نیاورده بود. بهترین شانس شاه برای حل مشکل، یعنی مذاکرات او با صدیقی به خاطر امتناع شاه از تفویض قدرت

و اختیارات کافی به یک حکومت ائتلافی که بتواند ملی گرایان را از پیروان خمینی جدا کند بی نتیجه ماند. با وجود این ما هنوز به حمایت خود از شاه ادامه می دادیم و من به این نتیجه رسیده بودم که هدف اصلی ما در این شرایط باید حفظ انسجام و یکپارچگی نیروهای مسلح ایران باشد. وجود یک ارتش متحد و قوی برای مرحله خطرناک انتقال ایران به یک دوران بدون شاه ضروری بود. در همین احوال سولیوان با نوعی نومیدی و شتابزدگی توصیه کرد که پیش از تجزیه و از هم پاشیدگی ارتش با کلیه گروههای مخالف برای رسیدن به یک راه حل سیاسی وارد مذاکره شویم. من این نظر را تأیید کردم.

روز بیست و ششم دسامبر (پنجم دی ۵۷) سولیوان گزارش داد که شاه مجدداً موضوع تشکیل یک شورای سلطنتی را عنوان کرده و همچنین نظر ما را درباره سرکوبی مخالفان با استفاده از قوه قهریه جویا شده است. این گزارش ما را به اتخاذ یک تصمیم فوری فرا می خواند. روز بیست و هشتم دسامبر همکاران من در وزارت خارجه پیش نویس تلگرافی را که می بایست در پاسخ سولیوان مخابره شود تهیه کردند. در این تلگراف از سولیوان خواسته شده بود که صریحاً بدون هیچگونه ابهامی به شاه تذکر بدهد که آمریکا از سیاست مشت آهنین پیشنهادی او حمایت نخواهد کرد و نظر ما اینست که هرچه زودتر یک دولت غیرنظامی به جانشینی دولت از هاری برگزیده شود. در این تلگراف همچنین از سولیوان خواسته شده بود به شاه بگوید که از نظر ما سرکوبی خشونت آمیز مخالفان یا عزیمت او از ایران هیچکدام نمی تواند به بحران خاتمه دهد.

تلگرافی که ما تهیه کرده بودیم منعکس کننده این ترس من بود که مبادا شاه تحت فشار بعضی از مشاوران خود در صدد درهم شکستن نیروهای مخالف با قوه قهریه برآید. من می خواستم عدم حمایت آمریکا از چنین اشتباهی بیدرنگ اعلام شود. ما می بایست از مشارکت در چنین کاری که محکوم به شکست بود خودداری کنیم و شاه را متقاعد سازیم که نباید بخاطر حفظ تاج و تخت خود ارتش ایران را نابود سازد. آمریکا می توانست با یک حکومت جانشین کنار بیاید و منافع ملی خود را در یک ایران باثبات و غیر کمونیست پس از عبور از یک مرحله بحرانی حفظ کند. من همچنین می خواستم به سولیوان اجازه داده شود که بیدرنگ با رهبران کلیه گروههای مخالف و مقامات نظامی و دولتی تماس برقرار کند و با آنها به مذاکره بپردازد. هدف این مذاکرات می بایست دعوت از گروههای مخالف برای مشارکت در تشکیل یک دولت غیرنظامی با

حمایت نظامیان باشد تا مقدمات انتقال ایران را از یک حکومت مطلقه به رژیم جدیدی که نوع آنرا باید مردم ایران تعیین کنند فراهم سازد. برای ما فرق نداشت که این رژیم جدید مشروطه سلطنتی یا جمهوری اسلامی باشد...

ونس اضافه می‌کند که بر اثر مخالفت برژینسکی، پیش‌نویس تلگرافی که از طرف وزارت خارجه تهیه شده بود مورد موافقت قرار نگرفت و سرانجام توافق شد به شاه پیغام داده شود که ما تشکیل یک دولت معتدل غیرنظامی را بر هر راه حل دیگری ترجیح می‌دهیم. در پیامی که برای سولیوان فرستاده شد تشکیل یک دولت نظامی در صورت شکست دولت غیرنظامی یا خطر متلاشی شدن ارتش رد نشده بود، ولی متن پیامی که می‌بایست به شاه ابلاغ شود «بخوبی نشان می‌داد که ما تشکیل یک دولت نظامی را فقط با هدف خاتمه دادن به خشونت و خونریزی تأیید می‌کنیم و از سیاست مشت آهنین که هدف آن فقط حفظ تاج و تخت وی باشد حمایت نخواهیم کرد».^{۶۰}

بختیار روز دهم دیماه ۱۳۵۷، در شرایطی به مقام نخست‌وزیری منصوب شد که دیگر چندان امیدی به امکان حفظ رژیم باقی‌نمانده بود. بختیار فردای روزی که فرمان نخست‌وزیری خود را از دست شاه گرفت از جبهه ملی طرد شد و بزرگترین مشکل او در آغاز کار انتخاب وزیران کابینه‌اش بود، زیرا کمتر کسی در آن شرایط بحرانی حاضر به استقبال از خطر همکاری با او و عضویت در کابینه‌اش می‌شد. کابینه بختیار سرانجام با عضویت دوازده وزیر به شاه و مجلسین معرفی شد و بختیار در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود در مقام نخست‌وزیری، در حالیکه عکس شاه را در نخست‌وزیری با تصویر بزرگی از دکتر مصدق پوشانده بود، مقدمات حذف شاه را از صحنه سیاست ایران فراهم ساخت. در همین مصاحبه بختیار تصمیم شاه را به خروج از کشور برای «معالجه و استراحت» اعلام داشت و تلویحاً این موضوع را تأیید کرد که خروج شاه از کشور یکی از شرایط اصلی او برای قبول مسئولیت تشکیل دولت بوده است.

شاه حتی پس از صدور فرمان نخست‌وزیری بختیار و قبول شرط او برای خروج از کشور هم، در اجرای این تصمیم خود تردید داشت. ونس وزیر خارجه آمریکا در زمان

۶۰- توطئه در ایران. بخشی از کتاب «انتخاب‌های دشوار» نوشته سایروس ونس. ترجمه

انقلاب ایران، در خاطرات خود به نکات جالب توجهی در این مورد اشاره کرده و پس از یادآوری این مطلب که دولت آمریکا خروج شاه را از ایران در آن شرایط تأیید می‌نمود قسمتی از گزارش مورخ دوم ژانویه ۱۹۷۹ (۱۲ دی ۵۷) سفیر آمریکا را در تهران نقل کرده و می‌نویسد:

«سولیوان در گزارش خود برای ما نوشت که به عقیده او شاه در اجرای تصمیم خود برای خروج از کشور طفره می‌رود و راه‌حل‌های دیگر را بکلی از نظر دور نداشته است. ادامه تردید و دودلی شاه در این مورد عواقب وخیم و مصیبت‌باری برای حکومت بختیار بوجود می‌آورد، زیرا او دیگر نمی‌توانست مخالفان را قانع کند که شاه اختیارات خود را به او تفویض کرده و دست او را در حکومت باز گذاشته است. سولیوان به شاه هشدار داد که طفره رفتن او از اجرای تصمیمی که برای خروج از کشور گرفته کار بختیار را دشوارتر خواهد کرد و راه‌حل‌های سیاسی دیگر را هم غیرممکن خواهد ساخت.

روز بعد - سوم ژانویه سولیوان یک پیام خصوصی برای شخص من فرستاد و ضمن آن نوشت که برای آمریکا «لحظه واقعیت» در ایران فرا رسیده است. او در گزارش خود تأکید کرد که کلیه عناصر معتدل در داخل و خارج دولت در این امر اتفاق نظر دارند که شاه باید هرچه زودتر کشور را ترک کند، ولی گروهی از افسران ارتش هنوز مصرانه از شاه می‌خواهند که بختیار را فراموش کند و سیاست مشت آهنین را به موقع اجرا بگذارد. در گزارش سولیوان همچنین آمده بود که بعضی از ژنرال‌های دیگر ایرانی هم در نظر دارند اگر شاه در چند روز آینده تصمیم قاطعی اتخاذ نکند دست به کودتا بزنند و خود او را هم از سلطنت خلع کنند. من با نتیجه‌گیری این گزارش موافق بودم که مصالح آمریکا و ایران ایجاب می‌کند که شاه بیدرنگ از ایران خارج شود. سولیوان اظهار نظر کرده بود که اگر رئیس‌جمهوری آمریکا مستقیماً در این کار مداخله کند و از شاه بخواهد که ایران را ترک کند او دیگر مقاومت نخواهد کرد. در غیر این صورت به عقیده سولیوان، می‌بایست در چند روز آینده در انتظار یک کودتای نظامی در ایران باشیم.

روز چهارم ژانویه (۱۴ دی ۵۷) پرزیدنت کارتر برای بررسی نظریات سولیوان با مشاوران خود تشکیل جلسه داد. در این جلسه توافق شد که به تقاضای سولیوان پاسخ مثبت داده شود و من بیدرنگ پیامی از طرف رئیس‌جمهوری برای سولیوان مخابره کردم

که ضمن آن از شاه خواسته شده بود از تردیدهای خود دست بردارد و شانس بختیار را برای توسعه کابینه و جلب همکاری مخالفان افزایش دهد. در این پیام ما از تصمیم شاه درباره تشکیل یک دولت غیرنظامی بریاست بختیار پشتیبانی کردیم و حمایت خود را از این دولت در راه حفظ استقلال و ثبات و تمامیت ارضی ایران اعلام داشتیم. در این پیام تصریح شده بود که پرزیدنت کارتر تصمیم شاه را برای خروج از ایران و تشکیل یک شورای سلطنتی تایید می کند و از مسافرت وی به آمریکا استقبال می نماید. پیام با تاکید رئیس جمهوری بر لزوم حفظ وحدت فرماندهان نظامی و نیروهای مسلح پایان می یافت و از سولیوان خواسته شده بود که این مطلب را مستقیماً به فرماندهان نظامی ابلاغ نماید.

روز بعد من پیام دیگری برای سولیوان فرستادم و توضیحات بیشتری درباره نظریات رئیس جمهوری دادم تا این دستورات را دقیقاً بموقع اجرا بگذارد. در این پیام تاکید کردم ما بختیار را که یک عنصر ناسیونالیست طرفدار غرب است تایید می کنیم و یک حکومت غیرنظامی را که در غیاب شاه زیر نظر شورای سلطنت کار کند بر راه حل های دیگر ترجیح می دهیم. ما همچنین می خواستیم که بختیار از حمایت یکپارچه نظامیان برخوردار شود ولی درعین حال می بایست نظامیان آمادگی لازم برای دست زدن به اقدامات ضروری را در صورت عدم موفقیت دولت غیرنظامی داشته باشند. من در پیام خود به سولیوان در این مورد تاکید کردم که هدف هرگونه طرح احتمالی از طرف نظامیان باید منحصر به برقراری نظم باشد.»

«ونس» سپس به موضوع مأموریت ژنرال «رابرت هایزر»^{۶۱} در ایران اشاره کرده

و می نویسد:

«حفظ وحدت و یکپارچگی نیروهای نظامی ایران برای ما به صورت یک مسئله حیاتی درآمده بود. پرزیدنت کارتر پس از مشورت با هارولد براون، ژنرال دیوید جونز (رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا) و خود من تصمیم گرفت یک افسر عالیرتبه آمریکائی را برای همکاری مستقیم با رهبران نظامی ایران به تهران بفرستد. کار این مأمور نظامی در تهران اقداماتی به منظور حصول اطمینان از وحدت نیروهای مسلح، حمایت آنها از دولت قانونی و آماده ساختن آنان برای جلوگیری از سقوط و ازهم

پاشیدگی کامل کشور بود. افسری که برای انجام این مأموریت انتخاب شد ژنرال رابرت هایزر بود که در آن هنگام معاونت ژنرال آلکساندر هیگ فرمانده کل نیروهای پیمان آتلانتیک را در اروپا بعهدہ داشت. هایزر که شخصاً با بسیاری از ژنرال‌های برجسته ایران آشنا بود روز پنجم ژانویه وارد تهران شد. سولیوان از حضور غیرمنتظره یک ژنرال آمریکائی در حوزه مأموریت خود برآشفته شد و با عصبانیت از ما خواست که به هایزر دستور داده شود کارهای خود را با او هماهنگ سازد. این کار انجام شد و در پیامی که بدنبال سفر هایزر به تهران مخابره شد تاکید کردیم که سولیوان و هایزر باید هرچه از دستشان برمی آید برای جلب همکاری و حمایت نیروهای مسلح از دولت غیرنظامی و طرفدار غرب بختیار انجام دهند تا این دولت بتواند بر اوضاع مسلط شده چرخ اقتصاد کشور را به حرکت درآورد. باوجود این بادآوری کردیم که احتمال عدم موفقیت دولت هم نباید از نظر دور بماند و در صورتیکه حکومت بختیار در معرض سقوط قرار بگیرد نقشه‌هایی برای دست زدن به اقدامات ضروری به منظور خاتمه دادن به اغتشاش و خونریزی و خشونت آماده اجرا باشد.

عصر روز پنجم ژانویه سولیوان دوباره به دیدن شاه رفت و مضمون پیام رئیس‌جمهوری را به اطلاع وی رساند. شاه هنوز درباره احتمال موفقیت بختیار بدبین بود. او تصمیم خود را برای خروج از ایران مورد تأیید مجدد قرار داد ولی هنوز درباره تاریخ قطعی اجرای این تصمیم مردد بود.

سولیوان در همین ملاقات به شاه گفت که وی اطلاعاتی از طریق افسران ارتش بدست آورده که حاکی از توطئه بعضی از فرماندهان نظامی برای جلوگیری از خروج او از کشور است. سولیوان گفت که عده‌ای از افسران گروهی تشکیل داده و نقشه‌هایی طرح کرده‌اند تا شاه را برای جلوگیری از خروج از کشور یا تحت عنوان حفاظت وی تحت بازداشت قرار دهند و سپس دست به «پاکسازی» کشور بزنند. سولیوان افزود که افسران مذکور تقاضای همکاری و پشتیبانی ما (آمریکا) را کرده‌اند و از شاه پرسید که آیا وی از چنین نقشه‌هایی اطلاع دارد. شاه گفت فرماندهان ارتش از طرف خود او مأمور طرح نقشه و آمادگی برای اقدام ضروری در صورت شکست بختیار شده‌اند و فکر توقیف و بازداشت خود را از طرف فرماندهان ارتش پوچ و بی‌معنی خواند. شاه با تاکید بر این مطلب که بهزودی از کشور خارج خواهد شد همکاری ما را با نظامیان مورد تأیید

قرار داد و گفت اگر ژنرال‌ها از حمایت کامل آمریکا برخوردار نشوند نقشه اقدامات احتیاطی عملی نخواهد شد...»^{۶۲}

www.KetabFarsi.com

کنفرانس گوادلوپ

و مأموریت ژنرال هایزر در ایران

همزمان با تشکیل دولت بختیار و پیش از خروج شاه از ایران، کنفرانسی با حضور کارتر رئیس جمهور آمریکا، ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه، اشمیت صدراعظم آلمان غربی و کالاهان نخست وزیر انگلستان در جزیره «گوادلوپ»^{۳۲} تشکیل شد، که شایعات زیادی درباره آن در افواه منتشر شده، و هنوز هم خیلی ها بر این باور هستند که تصمیم نهائی درباره سرنوشت شاه و آینده ایران در این کنفرانس گرفته شده است.

کنفرانس گوادلوپ به دعوت ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه و هنگامی تشکیل شد که خطر مداخله شوروی برای بهره برداری از اوضاع بحرانی ایران در آغاز سال ۱۹۷۹ جدی به نظر می رسید. روسها تا اوائل تشکیل دولت نظامی و تا زمانی که هنوز امیدی به بقای رژیم سلطنتی در ایران وجود داشت به حمایت خود از رژیم شاه ادامه می دادند و اثری از تبلیغات ضد رژیم، یا طرفداری از انقلاب ایران در مطبوعات و رسانه های خبری شوروی دیده نمی شد، زیرا دولت شوروی علاوه بر روابط دوستانه ای که با رژیم شاه برقرار کرده بود، تشکیل یک حکومت مذهبی را در ایران به مصلحت خود نمی دانست و از استقرار چنین رژیمی در همسایگی جمهوری های مسلمان خود بیمناک بود. اما در اواخر آبان ۱۳۵۷ که ناتوانی دولت نظامی در جلوگیری از گسترش

حرکت‌های انقلابی آشکار شد و دامنهٔ اعتصابات و تظاهرات گسترش یافت، دولت شوروی ناگهان سکوت خود را شکست و برژنف رهبر وقت شوروی روز ۱۸ نوامبر ۱۹۷۸ (۲۷ آبان ۱۳۵۷) با ارسال پیامی به‌عنوان کارتر رئیس‌جمهور آمریکا، آن کشور را از مداخله در امور ایران برحذر داشت. همزمان با ارسال این پیام برای کارتر، روزنامهٔ پراودا ارگان رسمی دولت شوروی نیز ضمن مقاله‌ای دربارهٔ هرگونه مداخلهٔ خارجی در امور ایران هشدار داد و نوشت که هرگونه مداخلهٔ خارجی در امور ایران، بخصوص دخالت نظامی در این کشور همسایه را عملی بر ضد امنیت خود تلقی خواهد نمود.

برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا در دوران زمامداری کارتر، در خاطرات خود، از پیام برژنف دربارهٔ اوضاع ایران به‌عنوان یک «تحول شوم» در بحران ایران یاد کرده و می‌نویسد ارسال چنین پیامی در آن موقعیت از مقاصد سوء شورویها برای بهره‌برداری از بحران ایران حکایت می‌کرد. برژینسکی اضافه می‌کند که وزارت خارجه پیش‌نویس پاسخ ملایمی برای پیام برژنف تهیه کرده بود که بیشتر لحن دفاعی داشت و به دولت شوروی اطمینان می‌داد که آمریکا قصد مداخله در امور ایران را ندارد. برژینسکی برای خودداری از ارسال این پاسخ و تهیهٔ جواب محکمتری برای برژنف دست بکار می‌شود و سرانجام پیامی به این مضمون برای برژنف ارسال می‌شود که آمریکا به حمایت خود از رژیم قانونی ایران ادامه خواهد داد و به تعهدات خود برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران عمل خواهد کرد. در این پیام «بر این نکته تأکید شد که آمریکا انتظار دارد دولت شوروی هم استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم شمرده و از مداخله در امور این کشور خودداری نماید. اتهام قصد مداخلهٔ آمریکا در امور ایران هم قویاً رد شد و عنوان کردن این اتهامات از طرف شوروی به‌عنوان مقدمه و زمینه‌چینی برای مداخلهٔ خود آنها تلقی گردید. در متن پاسخ کارتر به برژنف مخصوصاً روی این نکته تأکید کرده و نوشتیم که «من اطمینان دارم شما این مطلب را بخوبی درخواهید یافت که چنین مداخله‌ای (مداخله از جانب شوروی) عواقب بسیار وخیمی ببار خواهد آورد...»^{۶۴}

پاسخ محکم کارتر به برژنف، دولت شوروی را از مداخلهٔ علنی در امور ایران بازداشت، ولی تبلیغات شوروی از این تاریخ به طرفداری از انقلاب ایران تغییر جهت داد

و روسها با اعزام توده‌ایهای فراری به ایران و ایجاد یک تشکیلات کمونیستی در جنب نیروهای اسلامی در صدد نفوذ در جریان انقلاب ایران برآمدند. ژیسکار دستن رئیس‌جمهور سابق فرانسه در خاطرات خود به گزارش‌های نگران‌کننده‌ای که در این مورد از تهران می‌رسید اشاره کرده و می‌نویسد «سفیر ما تقریباً هر روز تلگراف‌های دقیق و جامعی درباره تحولات اوضاع ایران برای ما می‌فرستاد... حدسیات او درباره اوضاع ایران بدبینانه بود. در گزارشات او می‌خوانیم که خروج شاه از ایران، با وجود حمایت ارتش، اجتناب‌ناپذیر است. به عقیده او هیچ فرمول سیاسی برای جانشینی شاه وجود نداشت و بیم آن می‌رفت که کمونیستها، که تنها تشکیلات منظم سیاسی ایران را در اختیار داشتند، با حمایت شوروی در همسایگی شمال ایران، قدرت را بدست بگیرند.»^{۶۵}

ژیسکار دستن سپس به موضوع دعوت خود از رهبران آمریکا و انگلیس و آلمان برای تشکیل کنفرانسی در جزیره «گوادلوپ» اشاره کرده و می‌نویسد پیش از تشکیل این کنفرانس «میشل پونیاتوسکی»^{۶۶} دولتمرد معروف فرانسوی را به عنوان نماینده شخصی خود به تهران فرستادم تا از نظریات شاه آگاه شود. پونیاتوسکی از روز ۲۶ تا ۲۸ دسامبر ۱۹۷۸ در تهران بود و بعد از ظهر روز ۲۷ دسامبر (ششم دی ۱۳۵۷) با شاه ملاقات کرد. او پس از بازگشت از تهران روز سوم ژانویه ۱۹۸۰ به دیدن من آمد و گزارش جامعی از دیدار خود از تهران و مذاکره با شاه به من داد.

در متن گزارش محرمانه پونیاتوسکی به رئیس‌جمهور فرانسه، که به صورت ضمیمه‌ای در کتاب خاطرات ژیسکار دستن چاپ شده، خطر مداخله شوروی در ایران در بحبوحه انقلاب چندین بار از طرف شاه عنوان شده است. مطالبی که فرستاده ویژه رئیس‌جمهور فرانسه در گزارش خود از زبان شاه عنوان کرده بطور خلاصه از این قرار است:

«من تقریباً در صحنه سیاست داخلی ایران تنها مانده‌ام و خیلی‌ها مرا ترک گفته‌اند... بعضی از دوستان من به اروپا رفته‌اند.» و با تبسم تلخی اضافه کرد «مخصوصاً به نیس...»

«من از خود می‌پرسم آیا سیاست‌های خارجی هم از من روگردان نشده‌اند؟»